



داکتر سید عبدالله کاظم

اول آگست 2016

## متن مکمل مصاحبه محترم مصطفی ظاهر- نواسه پادشاه سابق افغانستان

"اعلیحضرت محمد ظاهر شاه نمی خواستند پادشاه شوند...وقتی تاریخ آنها را تیره کرد...، یک جوان هژده و نیم ساله بودند..."

این مصاحبه دلچسپ را بروز 29 جولای از فیسبوک شنیدم که محترم حمید عبیدی آنرا در صفحه خود نشر کرده بود، چون در آن برای اولین بار از زبان یکی از منسوبین خانواده سلطنتی اسبق کشور مطالبی را شنیدم که چند نکته آن از نظر تاریخی دارای اهمیت میباشد، خواستم متن مکمل آنرا از روی نوار ویدیویی آن ثبت و آنرا به قید قلم در آورم تا به حیث یک سند در اختیار علاقمندان موضوع قرار داشته باشد.

محترم مصطفی ظاهر پسر شهزاده محمدنادر است که سالها در گمنامی بسر میبرد و به مسائل وطن در هیچ وقت سخن به کلام باز نکرده و همیشه مصروف جهان خود بوده است، طوریکه دیگر فرزندان اعلیحضرت همه در عین موقف قرار داشته اند و در نشیب و فراز های چند دهه اخیر کنج عزلت را گزیده و در هیچ موضوعی دخالت چه که حتی یک حرف هم نزده اند. در بین اعضای خانواده فقط دو نفر بیشتر از دیگران در جوار اعلیحضرت در هجرت قرار داشته و نیز به حیث رازدار و مشاور شان نقش داشته اند: یکی سردار عبدالولی پسر عم و داماد شاه که میتوان گفت او از لحظه که از کابل به ایتالیا مواصلت کرد تا هنگام وفات اعلیحضرت (اول اسد 1386 شمسی - 23 جولای 2007 م) هم در مهاجرت و هم بعد از برگشت به وطن در کنار شاه بوده و حتی یک روز هم ایشانرا تنها نگذاشت و دیگر محترم مصطفی ظاهر نواسه اعلیحضرت که بسیار جوان و برای مدت 17 سال در خدمت پدرکلان خود بودند و به حیث یک رازدار شاه محسوب می شدند.

قبل از اینکه به متن مصاحبه بپردازم، باید علاوه کنم که بین سردار عبدالولی و مصطفی ظاهر که اولی یک شخص جزر و مد روزگار دیده و دیگری یک جوان بی تجربه اما صاف دل، در بسا موارد رقابت ها و مشکلاتی وجود داشت که ناشی از تفاوت نظر های بود که بین استاد داکتر عبدالستار سیرت، مشاور ارشد پادشاه و سردار عبدالولی در بعضی موضوعات ایجاد شده و مصطفی ظاهر با جانبداری از استاد سیرت به یک سمت و سردار عبدالولی در سمت دیگر کار را بجایی کشانیدند که موقف اعلیحضرت در مسائل کشور از دو طرف تحت فشار قرار گرفت و چون اعلیحضرت در این موقف دشوار ناگزیر بیشتر متمایل به سردار عبدالولی گردید، این امر موجب شد تا دو جناح در روم عرض وجود کند که در نهایت جناح "سیرت - مصطفی" از روم تاحدی متأثر شده و داکتر سیرت به یک تشکل

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

سیاسی بنام "شورای مصالحه و وحدت ملی" به کمک آلمان در شهر بن اقدام نمود. آنها سه کنفرانس را به اشتراک یک تعداد از حامیان پادشاه سابق براه انداختند که اعلیحضرت با اینکار چندان راضی نبود. بهرحال وقتی موضوع افغانستان در زمان طالبان بیشتر حساس گردید، جامعه جهانی، بخصوص حکومت ایتالیا و آلمان البته به تشویق امریکا کوشیدند تا روابط بین دو گروه را دوباره ترمیم و آنها را باهم نزدیک ساخته و به رفع بعضی سوء تفاهات پردازند که اینکار موجب همکاری مجدد هر دو گروه در روم شد.

جهت مزید معلومات بيمورد نخواهد بود که در این ارتباط به بعضی نوشته خود در زمینه مختصر اشاره نمایم: اینجانب بتاريخ 7 جون 1997 نامه بحضور اعلیحضرت نوشتم که کاپی آنرا به دوستان نیز توزیع کردم و بعداً چون نتوانستم در سومین اجلاس "شورای مصالحه و وحدت ملی" که رئیس آن جناب سیرت صاحب بود، اشتراک کنم، لذا یک نامه مبسوط عنوانی آن اجلاس ارسال داشتم و از این انشعاب ابراز تأسف کردم که موجب آزردهی بعضی ها از آن گروه گردید و چنان وانمود کردند که اساساً کدام انشعابی صورت نگرفته است، درحالیکه این انشعاب بسیار محسوس و مشهود بود و البته مقالاتی هم در زمینه رد و بدل شد، از جمله مقاله "جریان روم در آستانه انشعاب" منتشره ماهنامه کاروان، شماره 78، مورخ 22 دسمبر 2000. همچنان قابل ذکر میدانم که قبل از آن در اوایل سالهای 90 میلادی وقتی از فعالیت تنظیم ها نا امیدی بار آمد، به حیث یک مهاجر افغان از حضور اعلیحضرت شان استدعا کردم تا نقش لازم را به حیث یک شخصیت با اعتبار ملی و بین المللی در راه نجات کشور بعهده گیرند و اگر خود نمیتوانند، با حمایت از یک شخصیت با کفایت و صادق که مورد اعتماد شان باشد، در این راه اقدام فرمایند و نیز پیشنهاد های هم خدمت شان ارائه داشتم که همه به نشر رسیده اند. از جمله چندین مقالاتم یکی: "نقش پادشاه سابق در استحکام وحدت ملی و آینده افغانستان"، منتشره شماره 13 مارچ - اپریل 1991 مجله آئینه افغانستان، و دیگر مقاله "حالت اضطرار و لزوم زعامت ناجی" منتشره شماره 33 آگست - سپتمبر 1993 مجله آئینه افغانستان میباشد.

اینکه در کنفرانس بن در دسمبر 2001 با وجودیکه داکتر سیرت آرای بیشتر گرفت و به بهانه اینکه باید یک پشتون در راس قدرت قرار گیرد، حامد کرزی را فقط با دو رأی از جمله 13 رأی انتخاب کردند، برمیگردد به روابط قبلی و دیرینه کرزی با امریکائی ها و نیز تاحدی هم نظر خصوصی شخص پادشاه که امریکائی ها او را قناعت دادند تا از حامد کرزی حمایت کند. البته تذکر مختصر نقاط فوق یک تذکر ضمنی بود و محض جنبه معلوماتی داشت که خدمت عرض شد.

بهرحال مصاحبه جاری آقای مصطفی ظاهر درچند نکته ذیل دارای اهمیت خاص میباشد، از جمله موضوعات ذیل:

- اعلیحضرت نمیخواست پادشاه باشد؛

- در 30 سال اول سلطنت قدرت بدست کاکا ها و یک کاکا زاده ای شان بود؛

- در ده سال اخیر تمام مسئولیت ها را بدست خود گرفتند؛

- اعلیحضرت میخواست برای مردم "گزینه" های دیگر از جمله نظام جمهوری را پیش کند و می گفتند که: بعد از 40 سال من بسیار مانده [خسته] شده بودم و من میخواستم که سه چار گزینه را برای مردم افغانستان بدهم: یکی آیا شما میخواهید ادامه این سلطنت را یا خیر؟ آیا شما میخواهید که همین سیستم

تغییر بخورد بیک سیستم ریاست جمهوری؟ اگر میخواهید سیستم به ریاست جمهوری تبدیل شود، من کاندید رئیس جمهور نمی باشم.

- هنگامیکه شاه در ایتالیا بود، بعضی ها از اینکه شاه تصمیم دارد پس از برگشت "سفر رسمی؟" از ایتالیا جویای نظر مردم در باره تغییر نظام شود، موضوع را اطلاع دادند و کودتا 1352 شش ماه قبل از موعد اصلی به راه افتاد؟

با در نظر داشت اهمیت موضوعات فوق، لازم دانستم تا متن مکمل مصاحبه را که برای مدت 15 دقیقه بطور زنده از طریق طلوع نیوز چند روز قبل به نشر رسیده بود، عیناً بدون کم و کاست به قید قلم آورم که اینک خدمت تقدیم میگردد: (آنچه در بین براکت [...] درج شده محض برای سهولت از این قلم میباشد)

## آغاز مصاحبه:

**گرداننده برنامه:** «شهزاده مصطفی ظاهر نواده محمد ظاهر شاه برای بحث بیشتر در مورد شخصیت و کارنامه های واپسین شاه افغانستان در سندیو با ما است.

آقای ظاهر سلام بر شما و سپاس از حضور تان در طلوع نیوز. در آغاز بحث در مورد شخصیت و به گونه ای هم [از] همان ویژگی های منحصر به فرد آخرین شاه افغانستان بیشتر بگوئید.

## مصطفی ظاهر: بسم الله الرحمن الرحيم

اولتر تشکر میکنم از اینکه مرا دعوت کردید و دوم میخواهم عمیق ترین تسلیت خود را برای قربانیان 2 اسد تقدیم کنم، خداوند متعال جنت برین را نصیب شان کند و کسانیکه زخمی شده اند، شفای عاجل و کامل دریافت کنند.

حضور اعلیحضرت محمدظاهرشاه پادشاه آخر افغانستان یک آدم غریب پرور بود، یک آدمی بود که ملت خود را راستی دوست داشت و این را برایتان از صمیم قلب گفته میتوانم که متعلق زیاد به شما بود، به مردم بود، چیزی که به خانواده خود بودند. خاصیتی داشتند که آدم حساس بودند، با حوصله بودند، بسیار باصبر بودند و نمی ماندند [نمی گذاشتند] وقتیکه یک موضوع که شکل بحرانی را میگرفت، نمی ماندند که آنها را دلسرد بسازند، کوشش میکردند که راه های دیگر برایش پیدا کنند و شاید آنها یکی از دلایلی بوده باشد که 40 سال وقت کوتاه نیست نسبت به تاریخ یک مملکت و تاریخ 5 هزار ساله افغانستان، درازترین سلطنت را ایشان داشتند، مگر یک کسی بودند که نمی خواستند که پادشاه شوند، یک کسی بودند که نمی خواستند قدرت را بدست بیاورند، یک کسی بودند که نمی خواستند پول و پیسه و نام مشهور داشته باشند. وقتیکه تاریخ اینها [ایشان] را تیله [مجبور] کرد، وقتیکه پدر شان شهید شد نادرخان، اعلیحضرت محمدنادرخان، یک جوان هرژه و نیم ساله دفعاً کاکاهایش بیعت میکنند و پادشاه میشود. ساعت 4 بجه دیگر 8 نوامبر 1933 اعلان میشود که اینها پادشاه شدند.

دیگر برایتان عرض کنم: به 30 سال اول سلطنت شان سه کاکای بسیار قوی داشتند که آنها را پشتیبانی کردند و ده سال آخر سلطنت تمام مسئولیت ها را خود شان گرفتند و راستی میخواستند که یک سلطنت مشروطه سرکار بیاید، اعضای خانواده سلطنتی قطعاً دیگ قدرت نداشته باشد و اگر شما ماده 24 قانون اساسی آن زمان را مطالعه کنید، بسیار واضح است برسر این موضوع.

د پانو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

من برای شما عرض کنم که من 17 سال مکمل در خدمت شان بودم و چیزهای شاید من خبر داشته باشم که بسیار کسان دیگر خبر نداشته باشند. **خاطره نامه شان به پیش من است و یگانه کسی هستم که به پیش من است و آنرا در جایی ماندیم که از بین نرود.** مردم افغانستان حق دارند که بفهمند که در 28 سال هجرت خود آخرین پادشاه افغانستان چه کرد؟ نظریات متفاوت است، بعضی کسان منفی می گویند، بعضی کسان مثبت می گویند. خوب همین دوطرف یک سکه است.

**سؤال:** آقای ظاهر شما اشاره کردید که خاطره نامه آخرین شاه افغانستان با شما است و شما مدت زیادی را همراهی بودید. خوب اشاره هم کردید حرف هایی را می فهمید که شاید دیگران آگاه نباشند. شاه افغانستان درست است که دوران پادشاهی خود مشکلات شانرا دارند و کارهای را هم دارند. از دید خود شان حداقل موضوعاتی در آن خاطره نامه شان است، خوب ترین و به گونه ای هم دست آورد زیادتیر شان چه بوده در دوران پادشاهی شان، همچنان اشتباه در کدام بحث ها از دید شان اشتباه بود و یا اشتباه بزرگتر بوده؟

**جواب:** من به خاطره نامه شان چیزی را خواندیم، من اینطور گفته نمیتوانم مشخص دست آورد خود را نوشته کرده باشند و اشتباه خود را. هرکس اشتباه میکند. دست آوردهای شان را ما می مانیم [میگذاریم] که تاریخ قضاوت کند و اشتباهات شانرا می مانیم که تاریخ قضاوت کند.

یک چیز را برایتان گفته میتوانم که ملت خود را بسیار دوست داشت و بسیار می خواستند که در صورت امکان که امکان داشت به جامعه ای که زندگی میکرد، حالا که من گپ میزنم، از همان کانتکتست [مقتضای] وقت و زمان باید قضاوت کنم، نه به کانتکتست امروز. افغانستان یک مملکت غریب بود، یک مملکت فقیر بود، بیسواد بسیار زیاد بود، مگر وقتی یک فرصت می بینند که آماده شده، باید این فرصت را از دست ندهند و من یادم است وقتیکه بعد از 28 سال هجرت پس به افغانستان تشریف آوردند، ریش سفیدان آمدند و قصه کردند که ما شما را 35 سال پیش دیده بودیم، 35 سال پیش خون ما گرم بود، 35 سال پیش ما شما را اجازه نمیدادیم که به قریه جات ما بیائید و سرک بسازید. 35 سال پیش شما را اجازه نمیدادیم، البته 35 سال مقصد از تاریخ 1380 بود، حالا از پیش تان خواهش میکنیم ما اشتباه کردیم ما می فهمیم که شما نیت خوب داشتید و ما حالا اهمیت سرک را می فهمیم که چه است.

اینطور چیزها را من بسیار زیاد دیدم و دیدم که دوران هجرت شان در ایتالیا که کودتای 52 [1352] صورت گرفت، شاید دلچسپ برای بیننده های تان باشد و کسانی که ریسرچ مطالعات تاریخ را میکنند. خود شان بارها برای خانواده خود، بر شخص من گفتند که بعد از 40 سال من بسیار مانده [خسته] شده بودم و من میخواستم که سه چار گزینه را برای مردم افغانستان بدهم: یکی آیا شما میخواهید ادامه این سلطنت را یا خیر؟ آیا شما میخواهید که همین سیستم تغییر بخورد بیک سیستم ریاست جمهوری؟ اگر میخواهید سیستم به ریاست جمهوری تبدیل شود، من کاندید رئیس جمهور نمی باشم. یعنی این پلانها را همگی را داشتند، منتها وقتیکه نیت داشتند که باز گشت کنند از سفر رسمی خود از ایتالیا، بعضی کسانی که نزدیک همراه شان بودند، این احوالات را رسانیده بودند و همان بود که کودتای 1352 شش ماه پیشتر افتاد، برای اینکه می گفتند وقتیکه خود پادشاه اعلان کند و گزینه ای برای ملت بدهد...

**سؤال:** آقای ظاهر چه شده بود که شاه افغانستان به این تصمیم برسند که باید نظام تغییر کند و حداقل بیابند یعنی همان چیزی که خواست شان است، مطرح بسازند. شرایط واقعاً وادار کرده بود که این تصمیم را بگیرند یا اینکه حداقل فکر های بیشتر نسبت به افغانستان داشتند؟

**جواب:** این نظر شخصی خود من است، فکر های بیشتر برای افغانستان داشتند و میخواستند که مردم یک گزینه داشته باشند. شاید نیم نفوس نمیخواست که سلطنت را ادامه بدهد پس 40 سال یک نفر به سر تخت نشسته باشند. دیگر مفکوره همین بودند که یک چانس برای مردم داده شود و احترام شود تصمیم مردم افغانستان. من برایتان بگویم که شما ممکن آنوقت تولد نشده باشید، مردم های استند کسانی استند که دور و پیش افغانستان و یا در داخل افغانستان استند که حیات دارند، پشت از اینها زیا پریشان می بودند حتی از آنها یک مسکین را بالا میکردند بخانه شان می رسانیدند [مقصد از دلسوزی به غریب ها است] من نمیخواهم یک فرشته بسازم ایشانرا، اما اینقدر یک آدم خوب بودند، آدم حلیم بودند و بسیار عقیده به عدالت اجتماعی داشتند.

**سؤال:** حداقل تا چه حد توانسته بودند همان برنامه هایی را که نسبت به افغانستان داشتند، در دوران سلطنت شان عملی بسازد و کارهایی را که به گونه ای باقی مانده بود و برایش قابل نگرانی بود، خوب اینکارها نشد، ولی این بحث هم پیشتر بود که کدام موارد بود حداقل تا چه حد توانسته بود که برنامه های خود را عملی ساخته باشد؟

**جواب:** یکی آن سلطنت مشروطه بود یعنی از سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه باید آتش [تبدیل] می شد، موفق شدند. البته در سال 1341 - 42 شمسی یک گروپ متفکرین که هنوز بعضی شان حیات دارند، فرض کنیم داکتر صاحب فرهنگ به سندیدو میباشند، میتوانند بیشتر روشنی بیندازند. داکتر صاحب رهین که آنوقت بسیار جوانتر بودند. بعضی کسان دیگر که خود شان نیستند، مگر کتابهای شان موجود است. من یک روز پرسان کردم در یک کتاب بسیار شدید سرشان یک حمله شده بود [مقصد انتقاد است]، روی خود را دور دادند و گفتند که: "بچیم هرکس مثل تو به چشم خود مرا نمی بیند، هرکس مرا مثل تو نمی بیند و چیزی که به همین کتاب حمله که شده، من برایت میگویم که حقیقت هم دارد"، یعنی یک آدمی بودند چیزی که حقیقت میداشت، منکر نمی شد.

**سؤال:** یعنی بحث انتقاد پذیری را مطرح میکنید! گذشته از آنهم نقش شاه افغانستان بر مشروعیت بخشیدن بر نظام فعلی یعنی بعد از اینکه افغانستان یک دوره تازه را آغاز کرد، در زمان حکومت مؤقت انتقالی تا فعلاً چگونه بود؟

**جواب:** من فکر میکنم که نقش فعال را بازی کردند، چونکه خود شان آخرین پادشاه افغانستان بودند و توسط کودتا - نه انقلاب، کودتای نظامی چند صاحبمنصب کوچک آنها از داخل خانواده چه شدند. من برایتان عرض کنم وقتیکه 11 سپتمبر صورت گرفت، جهان یک پلان برای افغانستان نداشت، فقط و فقط پلان سه فقره ای پادشاه سابق بود و همان پلان سه فقره ای بود که به کنفرانس بن از 28 نوامبر تا 6 دسمبر سرش گپ زده شد، قبول شد و چیزی که سر سلطنت بود، آن پس شد و دیگر همان قانون اساسی مؤقت ما شد تا که قانون اساسی فعلی ما که من فکر میکنم پیشرفته ترین قوانین اساسی جهان برای یک مملکت اسلامی است که ما می پذیریم و احترام میکنیم. کوشش خود را کردند، موفقیت خود را داشتند، ناکامی های خود را داشتند و آنرا می مانیم که تاریخ سرش قضاوت کند.

**سؤال:** حداقل مشوره به گونه ای هم راهکار های امروز افغانستان را هم داشتند یا خیر؟ حداقل کدام موارد شاه افغانستان در صدر برنامه های شان بود و همچنین مشوره هایش [چه بود] به کسانی که در صدر نظام افغانستان قرار گرفته بودند؟

**جواب:** زیادتیر اعتمادسازی همراه مردم که چه قسم فاصله را کوتاه بسازند و یا کمتر بسازند مابین مردم و حکومت به هر دلیلی که بود. چطور یک رهبر انعطاف پذیری را نشان بدهد، بزرگواری را نشان بدهد، مگر جائیکه جدیت لازم باشد، آنرا هم نشان بدهد. این مشوره شان بود، زیادتیر مشوره شان سر صلح بود، سر آرامی بود، سر ثبات بود بخصوص صلح، حاکمیت قانون بود که بسیار تأکید داشتند و می گفتند که بدون حاکمیت قانون شما هیچ کارها را پیش برده نمیتوانید و همین کوشش

میکردند که چونکه مردم آنوقت 35 سال جنگ های متواتر زیر شاک [فشار] روحی بودند که آهسته آهسته همراه شان کار شود، همراه شان مشوره شود، آگاه شوند. همان کسانی که از تاریخ دسکونکت [بریده یا قطع] شده اند، مثلیکه یک سیم برق را چه میکنید، کنکشن [دوباره پیوند یا وصل] شود.

خوب کم وقت بود، 6 سال وقتیکه پس به افغانستان می آیند، 6 سال دیگر به خدمت مردم خود بودند و یک سال آخرش را مریض بودند، مگر با آنهم در همان بستر مریضی تا جائیکه می توانستند، یک مشوره صلح آمیز، پیام شان همیشه صلح بود، پیام محبت بود، پیام دوستی بود، پیام برادری و برابری بود و آنها برادر اندر، خواهر اندر و بچه اندر نداشتند، مردم افغانستان را همه به یک چشم می دیدند، خوردترین تبعیض نداشتند، حتی اقوامی را می دیدند که به حاشیه گذاشته شده اند، آنها را کوشش میکردند که بیاورند به مقامات مختلف. اینکه تاریخ چه قسم قضاوت میکند، من شاید یک زره چه باشم چونکه بسیار نزدیک با آنها بودم، شاید این قسم فکر کنند، مگر خوب است که شما یک گروپ متخصصین را جمع کنید.

**سؤال:** به عنوان سؤال آخر تا چه حد نظام فعلی افغانستان حداقل از تاریخ گذشته به گونه ای هم درس میگیرد، دقیقاً برنامه هایی را در گذشته بود با توجه با شرایط فعلی افغانستان عملی می سازد. گذشته از آن تا چه حد حداقل مشوره های را که از دید شما در نظام فعلی افغانستان عملی میشود و پیش میرود و همچنان خواست خانواده فعلی شاهی از حکومت افغانستان چه است؟

**جواب:** اول ما موفقیت حکومت مشروع افغانستان را که توسط مردم افغانستان انتخاب شده بود و حکومت وحدت ملی ولو که جنجال های انتخابات بود، آنرا آدم منکر شده نمیتواند، مگر اگر همین حکومت را نداشته باشیم، چه را می داشته باشیم. لهذا [نقش هر] یکی از خانواده اسبق سلطنتی این است که رول مثبت بازی کند برای پیشروی بین مردم و حکومت مشروع و منتخب افغانستان. من فکر میکنم که جلالتماب رئیس صاحب جمهور که خود شان آدم متفکر استند و جلالتماب رئیس صاحب اجرائیه پیام شانرا هم از رئیس صاحب جمهور را شما شنیدید و هم از رئیس صاحب اجرائیه را. فکر میکنم که اینها درک میکنند، مگر تطبیق آن بعضی وقت مشکل میباشد، آدم نمیتواند که بگوید همه چیز را تطبیق کند، مگر دل شان میشود که اراده قوی را دارند که تطبیق کنند، مگر بعضی وقت آدم هر چیزی را تطبیق کرده نمیتواند به ترتیبی که خود آدم میخواهد.

**مجری برنامه:** سپاسگزارم شهزاده مصطفی ظاهر نواده محمد ظاهر شاه از اشتراک شما در بحث.

**مصطفی ظاهر:** از شما سپاس. « (پایان مصاحبه)